

# ورطه قضاوت

سعادت آباد / مازیار میری / ۱۳۸۹

چاپ شده در: مجله ۲۴

زمان انتشار: آذر ماه ۱۳۹۰

از تعبیری تحت عنوان «دستاوردهای فیلم های اصغر فرهادی» حرف می زنم، نه مانند آن بخش حقیر نقد و نگرش انتقادی مقصودم فقط «میچ گیری» و کشف و استخراج شباهت های میان فیلم هاست و نه حتی می خواهم فارغ از بحث تأثیر یا تقدم و تأخر، ماجرای مقایسه ساختار داستان و مناسبات آدم ها در دو فیلم - مثلاً- «درباره الی...» و «سعادت آباد» را مطرح کنم. رویکردم به این تعبیر، مانند همان تأثیر غیرمستقیمی است که هر فیلم جریان ساز این سینما، از «قیصر» در آن سال ها تا «هامون» بیست سال بعد از آن، بر عادات فیلمسازی و -در مورد تأثیر فرهادی- فیلمنامه نویسی ما گذاشت: این که در توجه به جزئیات، آن استفاده از زنجیر توی گردن محسن (حامد بهداد) یا قرص زاناکس و ربطش به بارداری یاسی (لیلا حاتمی)، به «چیدمان» دقیق اجزای فیلمنامه نیاز دارد؛ این که اشاره بهرام (حسین یاری) و محسن به گذشته یکدیگر با آن دیالوگ محسن که می گوید «من که هنوزم می گم ریش بیشتر بهت می آد» با زمینه اعتقادی موردنظر او تا چه حد ظریف و کنایی است و این که تصویرهایی مانند گلدان آبیاری شده به نشانه باروری در پلان آخر یا کیک که شمع ها تویش آب شده اند به نشانه به هم خوردن عیش سه خانواده، با کمترین تأکید و بدون تبدیل به تمثیل های «رو»ی شعارزده در جای خود به کار می روند و بعد می روند، باز بدون بحث تأثیرپذیری و قیاس، از «دقت»ها و «پرداخت غیرمستقیم» کنش ها و رخدادهای زندگی معاصر و روزمره شهری می آید که فرهادی تماشاگر سینمای ایران را به درک و دریافت نشانه هایش بدون تصریح و رو کردن بیشتر، عادت داد. بر این اساس و در دل این جریان نوین، «سعادت آباد» تاکنون بهترین دستاوردی است که داشته ایم.

در ترسیم دنیا و مناسباتی که بیش از هر چیز بر پنهانکاری های مداوم و همه روزه ما و هم طبقه هایمان یعنی طیف اصلی بیننده های فیلمی از این دست متمرکز است، بدیهی است که نگرش اخلاق زده سنتی یا نقد نزدیک و منطبق شده با دیدگاه رسمی، واکنش منفی نشان دهد. از جمله، تعبیری بسیار آشنا و تکراری می شنویم و می خوانیم در نقد و نکوهش تصویری که فیلم از طبقه متوسط ارائه داده؛ که چرا دروغ

می گویند و این اساساً تصویری دروغین است؛ که چرا سرخوش و امیدوار محض و بی مسئله و آفتابی نیستند و این برخلاف عینیات جامعه و زمانه است؛ و در نهایت این که چرا اصلاً این طبقه منفعل (به تعبیر آن نوع نقد که گفتم) به اینچنین تصویری از خود بر پرده سینما واکنش خشمگین و معترض نشان نمی دهد و اعتراضاتی از جنس تجمع پرستاران علیه فیلم «شوکران» که درست همین حرف های کلی و منادی اخلاقیات سطحی درباب آن قابل طرح بود، شکل نمی گیرد!

معتقدم که «سعادت آباد» با نگاهی انسانی، تازه تصویر اصلی و عینی طبقه ما که پیکره اصلی این جا و این دوره را می سازد و تعبیر «فیلم اجتماعی» را بیش از پرداختن به طبقه محروم (که شاخص فیلم های اجتماعی دهه های ۱۳۵۰ و ۱۳۶۰ می توانست باشد)، در پرداختن به طبقه متوسط و فراتر از آن به درستی تعریف می کند، در واقع تعدیل کرده و با ساز و کاری که مبنای روایت سینمایی و درام پردازی در این قالب داستانگویی (درام اجتماعی/خانوادگی معاصر) است، گوشه هایی را برگزیده و چارچوبی چیده که «فرجام» سیاه و تباه در انتظار همه آدم ها نباشد و برآیند کلی مجموعه روابط، با تصمیم هم فداکارانه و هم محتاطانه یاسی به نگه داشتن بچه، به سمت حفظ نهاد خانواده میل کند. این که تا چه حد با این تصمیم موافق یا مخالفیم، به نگرش شخصی و اجتماعی ما و قضاوت هایمان درباره شخصیت ها بر می گردد (مانند واکنش های گوناگون آدم ها به هر تصمیم تعیین کننده زنانه در پایان درام های این قالب، از «سارا» تا «به همین سادگی» تا «کنعان»). اما در این که نما و تصمیم آخر فیلم، با نگاهی انسان مدارانه، همه چیز را به خود آدمی و میزان به هنجار بودنش در کوران روابطی دروغین یا فریب آمیز ارجاع می دهد، نمی توان تردید کرد.

در همین مسیر، از یک «فکر» فیلمنامه ای فیلم و نوع اجرای آن در کارگردانی و میزانشن و هدایت بازیگران، جا خوردم و حتی روی دادن آن در دقایق انتهایی، در هر سه نوبت دیدار فیلم برای لحظاتی رنقم را برای دوست داشتن مجموعه ای تا این حد متمرکز و منسجم را گرفت: این که رابطه محسن با پرستار بچه

(مینا ساداتی) تا این حد سرد، خشک، بی طنز و بی طراوت (برخلاف رسم و عادت زندگی محسن) و عمداً مکانیکی پرداخت شده تا احیاناً در نظر تماشاگر، صرفاً جنسی (از دید محسن) و اقتصادی (از دید پرستار) به چشم آید. به گمانم این تنها نقطه ای است که فیلم به روشنی درباره آدم ها و اعمال شان «قضاوت» می کند و نه تنها می خواهد تکلیف را در مورد درست و غلط یک رابطه روشن کند، بلکه ضمناً قصد دارد «طبیعی» بودن آن را در نوع نیازها و نوسان های زندگی دو طرف رابطه، زیر سؤال ببرد (به رسم فیلم های باب طبع آن نگرش رسمی و شعارزده و سطحی که یاد کردم و برخلاف جهان بینی بدون قضاوت خود در بخش های دیگر). در نتیجه، آن واکنش سرد محسن به هدیه دختر، آن خداحافظی شتابان و بی حس و حال و حتی آن تأکید محسن در خانه که به یاسی می گفت از این پرستار «خوشش» نمی آید، همه در جهت بی رنگ کردن این رابطه عمل می کنند و فیلم را به همان ورطه تعیین تکلیف و قضاوت اخلاقی می کشانند. این استثناء مقطعی و موقتی است که خوشبختانه در بقیه ساختمان درام و فیلم، به قاعده تبدیل نمی شود.